



پاسخ استاد عرفان وقتی شاگردش به ثروتمندان توهین کرد/ دو روایت از زندگی میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

دو روایت از شیوه رفتاری آخوند ملا حسینیقلی همدانی با شاگردش میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در سالروز درگذشت میرزا جواد آقا، از علمای معاصر فقه، اصول، اخلاق، حکمت و عرفان اسلامی....

دو روایت از شیوه رفتاری آخوند ملا حسینیقلی همدانی با شاگردش میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در سالروز درگذشت میرزا جواد آقا، از علمای معاصر فقه، اصول، اخلاق، حکمت و عرفان اسلامی

1. میرزا جواد آقای تبریزی از خانواده اعیان و اشراف بود و پدرش در تبریز از خانواده ملکالتجار و از تاجران متمکن بود. نقل است روزهای اول که برای تحصیل وارد نجف شده بود با این که طلبه بود به عادت قبل به شیوه اعیان و اشراف حرکت می کرد و لباس های فاخر می پوشید و هر جا می رفت نوکری داشت که به همراه می برد.

میرزا جواد اهل فضل و اهل معنا بود و بعد از مدتی توفیق شرف یابی به جلسات درس استاد علم اخلاق و معرفت، مرحوم آخوند ملاحسینیقلی همدانی را پیدا کرد.

روز اولی که حاج میرزا جواد آقا، به شکل یک طلبه اعیان و اشراف به درس آخوند ملاحسینیقلی همدانی می رود، وقتی که می خواهد وارد مجلس درس بشود، آخوند ملاحسینیقلی همدانی، از آن جا صدا می زند که همان جا (یعنی همان دم در، روی کفش ها) بنشین. حاج میرزا جواد آقا هم همان جا می نشیند. البته به او بر می خورد و احساس اهانت می کند، اما تحمل این تربیت و ریاضت الهی او را پیش می برد.

یک روز بعد از تمام شدن مجلس، مرحوم آخوند ملاحسینیقلی همدانی به حاج میرزا جواد آقا رو می کند و می گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور!

جواد آقا بلند می شود، قلیان را بیرون می برد؛ اما از آنجا که اعیان زاده بود نمی خواست جلوی جمعیت، با آن لباس های فاخر این کار بکند. قلیان را می برد به نوکرش که بیرون در ایستاده بود می دهد و می گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می رود قلیان را درست می کند و می آورد به میرزا جواد آقا می دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می کند. مرحوم آخوند ملاحسینیقلی می گوید: خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه این که بدهی نوکر درست کند! این شکستن منیت و خودبزرگ بینی او را وارد مسیری می کند که به مدارج کمال و مقامات عرفانی می رساند.

2. حاج میرزا جواد آقا بعد از دو سال که شاگردی آخوند ملا حسینیقلی همدانی را کرده بود، خدمت استادش عرض می کند: من در سیر خود به جایی نرسیدم.

آقا در جواب از اسم و رسمش سؤال می کند و او تعجب کرده می گوید: مرا نمی شناسید؟ من جواد ملکی تبریزی هستم! ایشان می گویند: شما با فلان ملکی ها بستگی دارید؟

میرزا جواد آقا چون آنها را خوب و شایسته نمی دانست، از آنها و ثروتشان انتقاد می کند.

مرحوم آخوند ملاحسینیقلی در جواب می گوید: هر وقت توانستی کفش آنها را که بد می دانی جلوی پایشان جفت کنی، من خود به سراغ تو خواهم آمد.

این حرف بسیار تاثیر می کند و آقا میرزا جواد فردا که به درس می رود خود را در محلی مستقر می کند که پایین تر از بقیه شاگردان بنشیند و در روزهای بعد طلبه هایی که از فامیل ملکالتجار در نجف بود و ایشان آنها را خوب نمی دانسته مورد محبت خود قرار می دهد تا جایی که کفششان را پیش پایشان جفت می کند. بعد از مدتی این خبر به آن طایفه که در تبریز ساکن بودند می رسد و رفع کدورت از بابت حرف های میرزا جواد آقا می شود.